

خیلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

چهارشنبه ۱۲ مارچ، ۲۰۲۵

داکتر زمان ستانیزی

اگر پاکستان نبود

از کتاب: نیلگون کمان

از دیدگاه عرفانی مفهوم «اجل معلق» را طوری توجیه می‌کنند که خداوند انتخاب گزینه‌ها را به انسان صاحب اختیار واگذار می‌شود، چون در نهایت انسان است که مسوولیت عواقب آن را بر دوش می‌گیرد. بنابراین احتمال وقوع هر پدیده مطلق نیست، بل معلق و منظر اختیار انسان مسوولیت پذیر است.

فرضیه‌هایی که در مورد وقایع تاریخ مطرح می‌شوند یعنی «اگر چنین می‌شد، یا چنان می‌کردند» بر وفق همین اصل اجل معلق استوارند. چون و چرای فرضیه‌ها صرف بر حسب حدس و خیال نیستند، بل مربوط به تصامیم و عواقب آن‌هاست که انسان دارنده عقل و اختیار به عمل آن مبادرت می‌ورزد و مسوولیت پیامد‌های آن را می‌پذیرد. در این نوشته علل احتمال و امکان ایجاد پاکستان را به حیث چنین یک فرضیه بررسی می‌کنیم.

بریتانیا در طول قرن نوزدهم به سبب تهاجم‌های پیاپی‌اش ملت رزمنده و آزادی‌دوست افغانستان را آن‌قدر خسته و درمانده ساخت، زمانی که یک قرن بعد به اخراج از منطقه مجبور شد، متوجه شد که این افغانستان ضعیف در مقابل توسعه طلبی روسیه شوروی ایستادگی کرده نمی‌تواند، ناگزیر مسلمانان هند را به داشتن کشور مستقل در جوار افغانستان تشویق و پشتیبانی کردند تا طبق خواسته خودشان دیوار مقاومت اسلام را در برابر گسترش کمونیزم ایجاد کنند.

انگلیس‌ها تعصبات اقلیت مذهبی مسلمانان «پاک» را در مقابل هندوان «ناپاک» برانگیختند و کشور مصنوعی «پاکستان» را با هویت مصنوعی آن به‌حیث پشتوانه‌ی در جوار افغانستان تشکیل کردند.

تشکیل کشور پاکستان یک رویداد آبی نبود؛ بل پیامد یک اشتباه بزرگ سیاست دوره امانیه بود. امیر امان الله خان با تفکر پیشتاز و آرزومندی بی‌نهایتش برای اعتلا و پیشرفت کشور از هیچ چیز روگردان نبود.

مردم افغانستان به همین سبب او را چنان دوست دارند که معمولا دوره زمامداری او را مورد نقد و بررسی قرار نمی‌دهند، چه رسد به اینکه اشتباه‌های او را برملا سازند. ولی هر چند نخواهیم، جبر زمان حکم می‌کند که «اگر از اشتباه‌های تاریخ نیاموزیم، تاریخ با اشتباهاتش تکرار خواهد شد.»

این نوشته تکرار تاریخ نیست. بالای مساله ذهنیت عقب‌گرای جامعه سنت‌گرای افغانستان و دسایس استعمار بریتانیا به‌حیث علل سقوط حکومت امانی با تکرار و اصرار بحث شده. به آن‌ها بر نمی‌گردیم.

این نوشته نه مدیحه‌سرایی است که در آن امیر امان الله خان را از هر عیب و اشتباه مبرا پنداشته به پایه خدا پرستش‌اش می‌کنند، یا آن‌هایی که به‌حیث وکیل مدافع از هر عمل او دفاع می‌کنند، نه در ردیف نوشته‌های غرض‌آلود آن نوع دیگر قرار می‌گیرد که از روی تعصب و نفرت هویت محوری هر عمل امیر امان الله خان را زشت می‌پندارند. نه آن افراط، نه این تقریط.

این نوشته از احساسات، خدمات، و دست‌آوردهای بی‌شمار امیر امان الله خان قدردانی کرده مقام ممتاز برای او قایل می‌شود، ولی محدودیت‌های تجربه کاری او را که در مواردی سبب اشتباه‌های او گردید و عواقب وخیم برای ملت افغانستان در قبال داشت نادیده نمی‌گیرد. اینجا به بررسی فقط یک اشتباه دوره زمامداری امیر امان الله خان می‌پردازیم که در تاریخ افغانستان معاصر سرنوشت ساز و نهایت تاثیر گذار بود.

معمولا رکود یا ناکامی دیپلماسی به جنگ می‌انجامد. جنگ با متارکه (ترک خصومت) توقف می‌کند و با امضای پیمان صلح به پایان می‌رسد. حالت آتش بس در زمان متارکه قدرت یا ضعف موضع سیاسی طرفین قضیه را در مصالحه تعیین می‌کند. طرفی که از قدرت موضعی نظامی برخوردار باشد، معمولا شرایط مصالحه را به نفع خود تمام کرده می‌تواند.

بعد از فداکاری‌های دلیرانه لشکرهای قومی و جبهه نظام جنوبی، افغان‌ها توانستند سرزمین‌های آن سوی خط دیورند را آزاد سازند و اشغالگران انگلیس را به آن سوی دریای سند برانند تا آنکه بریتانیای شکست خورده به متارکه حاضر شد.

در پایان جنگ سوم افغان و انگلیس، افغان ها در موقف نهایت قوی قرار داشتند؛ یعنی هم از نگاه نظامی دست بالا داشتند، هم بر اوضاع سیاسی مسلط بودند و هم از پشتیبانی مردم مناطق آزاد شده برخوردار بودند.

برعکس انگلیس ها هم در اثر جنگ اول اروپایی خسته بودند و هم در مقابله رویارو با افغان ها شکست خورده بودند. همه این ها شرایط معاهده صلح را به نفع افغانستان تضمین می کرد، ولی درست در همین مقطع حساس پایانی جنگ، امیر امان الله خان بزرگ ترین اشتباه سیاسی را مرتکب شد.

توقع می رفت که پیروزی میدان جنگ در عرصه سیاست و دیپلماسی تکرار شود. افغانستان سیاست دار فهمیده، کارشناس مجرب و دیپلمات آگاه چون محمود طرزی داشت که به حیث وزیر خارجه کشور با آشنایی کامل با مرادوات سیاست غرب از عهده چنین مأموریت موفقانه به در شده می توانست. ولی امیر امان الله خان، به رغم اعتراض های سیاسیون کشور، احتمالاً به اثر اصرار مادرش، والی علی احمد خان، مرد فاقد تجربه در امور سیاست خارجی و دیپلماسی را برای امضای متارکه به راولپندی فرستاد.

مردی که بدون صلاحیت عوض متارکه، معاهده صلح را با انگلیس ها امضا کرد و در آن تمام امتیازها و افتخاراتی که در نتیجه پیروزی های جنگ نصیب افغانستان شده بود به بریتانیا رایگان واگذار شد.

گذشته از آن امیر امان الله خان که می توانست به سبب عدم صلاحیت امضاکننده آن، آن را رد کند، خودش هم دو سال بعد آن را امضا کرد که سبب واگذاری دوباره سرزمین های آزاد شده به هند بریتانوی گردید و این فاجعه بزرگ را «استرداد استقلال افغانستان» اعلان کرد.

فقط همین اشتباه امیر امان الله خان تا امروز سرنوشت افغانستان را در مخاطره نگه داشته که خسارات جبران ناپذیر عواقب آن را می توان در چون و چرای یک فرضیه مطرح کرد.

اگر محمود طرزی عوض علی احمد خان مذاکرات متارکه را با انگلیس ها رهبری می کرد، جلوگیری از احتمال وقوع عواقب زیان آور کوتاه مدت و دراز مدت آن به این شرح قابل پیش بینی بود:

الف- عواقب کوتاه مدت:

۱- طرف افغانستان هرگز سند مصالحه را به جای سند متارکه امضا نمی کرد؛ چون از صلاحیت هیات اعزامی خارج بود.

۲- در متارکه هرگز شرط عقب کشی یک جانبه قوا را نمی پذیرفت، چون این کار به مثابه واگذاری سرزمین های آزاد شده به انگلیس ها می گردید که موقف افغانستان را در مذاکرات صلح ضعیف می ساخت.

۳- از روی موقف برتر مواضع نظامی افغان ها در پیروزی جنگ، انگلیس ها چاره نداشتند جز این که واقعیت جغرافیایی فی الحقیقه و فی الامر را بپذیرند و از ادعای حاکمیت بالای سرزمین های آن سوی خط دیورند منصرف شوند.

۴- تعهدات مندرجه بین دیورند و امیر عبدالرحمن خان پایان می پذیرفت و بار مسوولیت آن که به ملت افغانستان منتقل شد تا امروز بر شانه های ملت سنگینی نمی کرد.

۵- افغانستان به حیث یک کشور فاتح و قهرمان نه تنها در شعار؛ بل در واقعیت امر ظهور می کرد.
۶- در چنین یک افغانستان احتمال کامیابی برنامه های اصلاحاتی و اقتصادی امیر امان الله خان بیشتر می شد که هم حکومتش دوام می کرد و هم مردم افغانستان از آسایش، رفاه، روشنفکری و تمدن بیشتر برخوردار می شدند. مهم تر این که نهضت امانیه به سوی منجلا ب سیامروزی اغتشاش داخلی کشانیده نمی شد.

ب- عواقب دراز مدت

۱- در زمان خروج بریتانیا از نیم قاره هند، افغانستان آن قدر قوی می بود که برای ایجاد کشوری به نام پاکستان نه ضرورتی محسوس می شد و نه امکان آن میسر بود؛ زیرا قبل از تقسیم هند نیم جمعیت ایالات پنجاب و سند هندو بودند. بدیهی است که از سه تن سندی و پنج تن پنجابی مسلمان کشوری ساخته نمی شد.

۲- به خاطر یک طرح سیاسی انگلیس ها در نیم قاره هند روابط هندو و مسلمان متشنج و قطبی نمی شد و به خاطر ساختن پاکستان ذهنیت دیانتی مسلمانان به افراط نمی گرایید. افراطیتی که بعد تر ذهنیت های متحجر را برای گسترش وهابیزم متحجر آماده ساخت و جهاد افغانستان را با روحیه دیانت افراطی بر محور جنگ سالاری تنظیم کرد.

۳- فجایع خونبار و قتل عام های زنجیری مسلمانان و هندوان زمان تقسیم هند صورت نمی گرفت. در عوض هندوستان با داشتن بیش از نیم میلیارد مسلمان پر جمعیت ترین کشور مسلمان جهان محسوب می شد که ناگزیر به افتخارات اسلامی دوره سلطنت دهلی و دوره مغل به همان اندازه افتخار می کرد که به میراث هندو و بودایی خود می بالد.

۴- این هم از امکان بعید نبود که برای ایجاد دیوار مستحکم اسلامی بریتانیا اقلا به قسمتی از ایالات سرحدی مسلمان نشین هند چون سند، کشمیر و پنجاب حق انتخاب الحاق به افغانستان را

می داد که این کار مُمد و مُکَمِل تلاش‌های بعدی انگلیس و امریکا در تشکیل پیمان مرکزی یا پیمان سنتو بین ترکیه، ایران امروزی و پاکستان بوده می توانست.

در واقع اگر امیر امان‌الله خان مهارت میدان سیاست حکومت خود را هم سطح پیروزی میدان نبرد عیار می ساخت، افغانستان پیروز و نیرومند عرض وجود می کرد. افغانستانی که با اعضای دیگر پیمان مرکزی یعنی ایران امروزی و ترکیه همسری کرده می توانست. افغانستانی که مورد تهاجم شوروی قرار نمی گرفت و در جنگ‌های داخلی متعاقب آن پایمال نمی شد. افغانستانی که سرنوشت سیاسی اش را استخبارات پاکستان تعیین نمی کرد. افغانستانی که هویت ملی اش دست‌خوش تلاش‌های ایران امروزی برای از هم پاشی هویت ملی افغان قرار نمی گرفت. افغانستان قوی بی که پای امریکا به خاک آن کشیده نمی شد. افغانستانی که مردمش به هویت های منطقه، زبان، قوم و نژاد نمی گراییدند. افغانستانی که ره بُران آن از هر آنچه افغان و از افغانستان است فرار نمی کردند. ره زنانی که سرمایه سرقت شده ملی را به کشورهای خارج چون دوبی و ترکیه نمی بردند و اتهام دزدی اسلاف خود را در اعمال خود اثبات نمی کردند. در عوض با آن پول خانه و کاشانه کشور خود را آباد می کردند. افغانستانی که نامش همچنان افتخار آفرین می ماند و دشمنان از خود منکر بیگانه پرست از هویتش انکار نمی کردند.

بلی، آن گاه عنوان این مضمون محض یک فرضیه تخیلی نبود، بل یک واقعیت انکارناپذیر و تثبیت شده در قید مکان و زمان می‌بود؛ چون دیگر پاکستان نبود.

پایان